

واکاوی حکم فقهی تحمل و ادای گواهی در جرایم حق الله محض

دکتر محمدعلی محب الرحمان

استادیار گروه فقه و حقوق دانشکده الهیات دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

m.moheb@azaruniv.ac.ir

دکتر علی مظهر قراملکی

استاد دانشگاه تهران

دکتر محمد مهدی محب الرحمان

استادیار گروه مسائل فقهی و حقوقی، پژوهشکده فقه و حقوق، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

چکیده: کسانی که از وقوع جرمی از جرایم حق الله محض، مانند جرایم منافی عفت یا شرب خمر با خبر می‌شوند چه وظیفه و تکلیفی بر عهده دارند؟ آیا باید به سمت مشاهده واقعه بروند و جزئیات حادثه را مضبوط سازند یا لازم است غمض عین نموده و وقوع جرم را نادیده بگیرند؟ همچنین اگر به هر دلیلی چنین جرمی را مشاهده کرده‌اند، آیا باید به دنبال اثبات کردن موضوع برای مراجع قانونی برآیند یا سکوت بر آنان لازم و واجب است و یا اینکه مخیرند؟ هدف از این پژوهش، دستیابی به پاسخ روشن و مستدل فقهی برای موارد و سوالات مذکور است تا در پرتو روشن شدن حکم فقهی مسأله، تکلیف مومنان نیز معلوم گردد. بدین منظور پژوهش پیش روی با بررسی آیات و روایات مرتبط با مسأله و نظرات فقیهان، به شیوه تحلیلی - توصیفی و نقد نظریه های محتمل به این نتیجه رسیده است که مواردی که با حق اشخاص مرتبط است و حق الناس شمرده می‌شود، به حکم عمومات و اطلاعات، تحمل و ادای شهادت در آنها واجب است اما مواردی که با حقوق اشخاص مرتبط نیست و حق الله محض خوانده می‌شود، تحمل شهادت واجب نبوده، بلکه مذموم است و ادای آن نیز نه تنها واجب نبوده بلکه چه بسا غیر اخلاقی و بر خلاف آموزه‌های شریعت است چرا که بر اساس آیات و روایات، بی‌آبرو کردن افراد و تجسس که لازمه چنین مواردی است ممنوع، و پوشاندن گناه، واجب دانسته شده است؛ مضافاً به اینکه ادای شهادت که موجب قرار دادن خود در معرض تعزیر و مجازات قذف باشد به حکم عقل و شرع منهی و مذموم است.

کلید واژه‌ها: تحمل شهادت، ادای شهادت، جرایم حق الله، مشاهده واقعه، ممنوعیت تحمل و ادای گواهی.

مقدمه و تبیین مورد بحث

در مورد جرایم حق الهی محض این سؤال مطرح می‌شود که آیا مومنان، در جهت فریضه نهی از منکر، در صورت مشاهده جرم، لازم است که مجرمان را به مراجع قانونی معرفی کرده و دلایل مجرمیت آنها را به دادگاه ارائه نمایند یا اینکه بهتر است افراد در صورت مشاهده جرم، از محل جرم خارج شده و واقعه را نادیده گرفته و عبور نمایند.

اهمیت و ضرورت بررسی مسأله از این جهت است که از طرفی در آیات و روایات و آرای فقیهان بر لزوم رعایت احکام شریعت و اجرای حدود الهی تأکید شده است^۱ و از سوی دیگر از اشاعه فحشا و رسوا کردن و بی‌آبرو نمودن مومنان نهی شده است چرا که ممکن است تحمل و ادای شهادت در این گونه جرایم، بر خلاف عفت عمومی باشد و منجر به رسوایی مجرم و بی‌آبرویی و شرمساری خانواده و خویشان او بشود و احیاناً پیامدهای ناگوار به بار آورد.

البته سخن در حق الله محض است و منظور، آن دسته از جرایم حق الهی است که هیچ جنبه حق الناسی یعنی حق اشخاص در آن وجود نداشته باشد؛ اما در مواردی که بخشی از واقعه به حق الناس مربوط شود خارج از محل بحث است چرا که در این فرض، تحمل شهادت و ادای آن، جهت احقاق حق الناس، واجب است^۲ که تفصیل آن بیان خواهد شد. بنابراین مورد بحث حتی شامل تجاوز به عنف هم نمی‌شود؛ چون در تجاوز به عنف، هر چند، مجازات، از باب حق الله است اما بخش مهمی از جرم، آسیب به حق دیگری است؛ چرا که عرض از مهمترین حقوق افراد است و بعلاوه ارش البکاره و مهر المثل هم مطرح است.

برخی از فقیهان ادای شهادت در حق الله محض را نیز تحت عمومات و جوب شهادت و از قواعد ثابت شرع می‌دانند^۳ و برخی تصریح کرده‌اند که در صورت وجود همه شرایط، ادای گواهی برای اثبات جرم از وظایف دینی است.^۴ لکن این نظرات، گذرا و بدون بررسی تفصیلی ادله، بیان شده است در حالی که به نظر می‌رسد موضوع، نیازمند بحث و بررسی بیشتر است و لازم است جزئیات و شرایط آن تبیین شود.

در قوانین موضوعه، مسأله تحمل و ادای گواهی در حق الله محض، به طور خاص، مورد توجه قرار نگرفته و تفاوت آن با موضوعات دیگر کیفری دیده نشده است. البته بر اساس ماده ۱۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری: «انجام هرگونه تعقیب و تحقیق در جرایم منافی عفت ممنوع است و پرسش از هیچ فردی در این خصوص مجاز نیست، مگر در مواردی که جرم در مرئی و منظر عام واقع شده و یا دارای شاکی یا به عنف یا سازمان‌یافته باشد که در این صورت، تعقیب و تحقیق فقط در محدوده شکایت و یا اوضاع و احوال مشهود توسط مقام قضائی انجام می‌شود.» منظور از جرم مشهود جرمی است که عناصر آن در معرض رؤیت و مشاهده سطح جامعه قرار داشته باشد.^۵ در این ماده، علی‌الاصول، وظیفه دادرس در جرایم حق الهی محض، عدم تحقیق دانسته شده اما وظیفه سایر مومنان به طور مشخص بیان نشده است؛ البته وقتی تحقیق و تجسس توسط دادرس ممنوع باشد به طریق اولی تحقیق و تجسس توسط افراد عادی نیز مجاز نخواهد بود؛ ولی مشخص نیست که اگر شخص عادی اقدام به تجسس نمود و عمداً جرم منافی عفت را مشاهده کرد، با مجازاتی مواجه است یا خیر. همچنین بر اساس ماده ۲۰۴ قانون آیین دادرسی کیفری در صورتی که گواه، بدون عذر موجه، به احضار مقامات قضائی بی‌توجهی کند جلب می‌شود لکن این ماده به طور کلی در مورد گواهی گواه است و به طور خاص، جرایم حق الهی محض در آن مورد توجه قرار نگرفته است.

^۱ نور: ۲؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۲/۲۸؛ سبزواری، مهذب الأحکام، ۲۲۴/۲۷.

^۲ صاحب‌جواهر، جواهرالکلام، ۱۸۰/۴۱؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۲۶۳/۱۴ و ۲۶۶.

^۳ موسوی گلپایگانی، الدر المنضود، ۲۲۵/۱؛ موسوی گلپایگانی، تقریرات، ۸۶/۱.

^۴ مکارم شیرازی، انوار الفقاهه، ۲۳۰/۱.

^۵ شاکری، «پاسخ به جرم مشهود در سیاست جنایی ایران با نگاهی به حقوق انگلستان»، ۸۴.

در خصوص سابقه تحقیق باید گفت: در مورد تمایز بین حق الله و حق الناس محققان مطالب فراوانی نگاشته‌اند: مقاله «حق الله و حق الناس»^۶ نویسنده در این مقاله به توضیح اصل تقسیم حق و تمایز بین حق الناس و حق الله پرداخته است. مقاله «قاعده فقهی تقدم حق الناس بر حق الله»^۷ در این مقاله محقق تقدم یا عدم تقدم حق الناس نسبت به حق الله را مورد بحث قرار داده است. مقاله «آثار قضایی حق الله و حق الناس»^۸ جایگاه حق الله و حق الناس در ساختار قضائی اسلام را مورد توجه قرار داده است بی‌آنکه درباره حق الله محض بحث مستوفائی داشته باشد. مقاله «قلمرو شفاعت در اقسام مجازات»^۹ در این مقاله نویسنده جایگاه حق الله و حق الناس در یکی از فروع مسائل جزائی یعنی امکان شفاعت را، مورد بررسی قرار داده است. همچنانکه مشاهده می‌شود مقالات مذکور به حق الله و حق الناس توجه کرده‌اند اما موضوع تحمل و ادای شهادت در حق الله محض در آنها بررسی نشده که مقاله حاضر به آن خواهد پرداخت.

در خصوص ادای شهادت نیز مقالات زیادی نوشته شده که فروع مختلف آن را بررسی کرده‌اند از جمله: «اثر تعذر حضور شاهد برای ادای گواهی»^{۱۰} «بررسی فقهی الزام به ادای شهادت در دعاوی کیفری»^{۱۱} «گستره گواهی و شهادت زن در اسلام»^{۱۲}. شایان ذکر است که در هیچیک از این نوشته‌ها در باره حکم فقهی تحمل شهادت و ادای آن در حق الله محض بحثی به میان نیامده است و در مکتوبات دیگری هم که به جهت رعایت اختصار مطرح نشد بحث قابل توجهی درباره مسأله مقاله مشاهده نمی‌گردد و این اهمیت پرداختن به مسأله یاد شده را چنان که گذشت دو چندان می‌نماید لذا مقاله حاضر به منظور واکاوی و حل مسأله ابتدا در صدد بررسی ادله و عمومات و جوب تحمل و ادای شهادت، برآمده و با بررسی تفصیلی آنها، و ملاحظه سایر دلایل، نظریه عدم شمول عمومات را نسبت به تحمل و ادای شهادت، در حق الله محض با ملاحظاتی اختیار کرده و سپس به استنتاج نتیجه‌گیری پرداخته است

۱. عمومات و جوب تحمل و ادای شهادت

بر حسب قواعد، تحمل و ادای شهادت واجب است. به موجب ایه شریفه «وَلَا يَأْبُ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا»^{۱۳} هر گاه شهود را به منظور ادای شهادت به مجلس داوری فرا خوانند نباید از حضور و ادای شهادت امتناع ورزند و در آیه «وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ كَتَمَهَا فَإِنَّهُ آتِمٌ قَلْبُهُ»^{۱۴} به صراحت از کتمان شهادت نهی شده است و بیان شده است که کتمان کنندگان به دل گناهکارند. همچنین آیه «وَلَا تَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآثِمِينَ»^{۱۵} تصریح دارد که گواهان باید معتقد باشند که شهادت خدا را کتمان نمی-

^۶ استادی، ۱۵۳ تا ۱۶۸.

^۷ فاضل لنکرانی، محمدجواد، ۹ تا ۲۵.

^۸ روحانی مقدم، ۹۹ تا ۱۱۱.

^۹ میرخلیلی، ۱۱۵ تا ۱۳۷.

^{۱۰} حسن زاده، ۹۵ تا ۱۱۱.

^{۱۱} نوبهار، ۹۳ تا ۱۵۴.

^{۱۲} صدری، ۷۱ تا ۹۶.

^{۱۳} بقره: ۲۸۲.

^{۱۴} بقره: ۲۸۳.

^{۱۵} مائده: ۱۰۶.

کنیم و اگر نه از گنهکاران خواهیم بود. روایات متعدد^{۱۶} نیز به صورت کلی بر این موضوع دلالت دارد و مشهور یا اجماع فقیهان نیز در این امر اتفاق نظر دارند.^{۱۷}

از آنجا که مورد آیات مذکور^{۱۸} و بیشتر روایات، حق الناس است^{۱۹} و معلوم نیست که در مورد حق الله محض عمومیتی داشته باشند؛ لذا این پرسش پیش می‌آید که آیا این حکم یعنی ضرورت تحمل و ادای شهادت، شامل حق الله محض هم می‌شود یا خیر؟ به عبارت دیگر آیا حق الله محض به نحو تخصیص و یا تخصص از این عموم خارج است یا خیر؟ با توجه به دلایل ذیل به نظر می‌رسد حکم وجوب تحمل و ادای شهادت، شامل حق الله محض و نیز شامل تحمل و ادای شهادت به طور مطلق نیست؛ با این حال چنانکه خواهد آمد محتمل است تحمل و ادای شهادت در موارد خاص واجب باشد که تحقق آن هم عملاً و عرفاً بسیار نادر است و اینک به تفصیل به آن پرداخته می‌شود:

۲. عدم شمول عمومات وجوب تحمل شهادت نسبت به حق الله محض

تحمل شهادت، به معنای احساس امر مشهود توسط شاهد، شامل مشاهده عمدی یا غیر عمدی واقعه‌ای است که آثار حقوقی یا کیفری دارد. از آنجا که مشاهده‌ی غیر عمدی، از اعمال اختیاری نیست، حکم فقهی و قانونی ندارد؛ مثل اینکه کسی در حین راه رفتن، فریادی می‌شنود و ناخودآگاه سر خود را بر می‌گرداند و فرو رفتن چاقو به قلب انسانی را مشاهده می‌کند که در این دست موارد، این پرسش که تحمل شهادت چه حکمی دارد، فاقد معنی است؛ چرا که گواه، ناخودآگاه حادثه‌ای را مشاهده کرده است. بنابراین تحمل غیر عمدی شهادت از آنجا که از افعال اختیاری نیست حکمی ندارد و در این مورد بین جرایم حق الله محض یا حق الناس تفاوتی وجود ندارد.

اما مشاهده عمدی واقعه‌ای که آثار حقوقی یا کیفری دارد، همانطور که اشاره شده، به حکم برخی آیات قرآن کریم و روایات و نظرات فقیهان بر حسب قواعد واجب است؛ ولی در مورد مسائل مربوط به جرایم حق الله محض، واجب بودن مشاهده عمدی واقعه، مشکوک و فاقد دلیل است و چنانکه خواهد آمد از برخی دلایل و فروع فقهی استفاده می‌شود که در این نوع امور، تحمل عمدی شهادت نه تنها واجب نیست بلکه از باب مقدمه حرام ممنوع است چرا که درجین مواردی تحمل شهادت مستلزم اموری است که در شریعت به صراحت ازان نهی شده است به طور مثال تحقق تحمل شهادت در امور منافی عفت همراه با تجسس و مشاهده واقعه است که هر دو بر حسب ادله فقهی و اخلاق اسلامی ممنوع و مذموم است اینک این امر به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۲.۱. ممنوعیت تجسس

در آیه ۱۲ سوره حجرات بخش «... و لا تجسسوا...» به صراحت بر ممنوع بودن «تجسس» دلالت دارد. در روایات^{۲۰} و فقه اسلامی، به وجوب اجتناب از تجسس تصریح شده است.^{۲۱} تجسس، به جستجو از عیوب و گناهان افراد قبل از اینکه ظاهر شوند معنی شده است.^{۲۲}

^{۱۶} حر عاملی، وسائل الشیعه، ۳۰۹/۲۷.

^{۱۷} صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۱۸۰/۴۱؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۲۶۳/۱۴ و ۲۶۶.

^{۱۸} بقره: ۲۸۲ و ۲۸۳؛ مانده: ۱۰۶.

^{۱۹} حر عاملی، وسائل الشیعه، ۳۰۹/۲۷.

^{۲۰} حر عاملی، وسائل الشیعه، ۲۷۵/۲.

^{۲۱} صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۲۹۸/۱۳؛ شافعی، الأم، ۱۲۰/۴.

معنای حداقلی تجسس، گناہانی است که افراد در خفا انجام می‌دهند. فرض این است که شخص، در حال ارتکاب جرم مربوط به حقوق خداوند است و گواه، ناخودآگاه عمل را مشاهده نکرده است بلکه به هر دلیلی گمان کرده که چنین جرمی در حال وقوع است؛ آیا وظیفه دارد که عمدا جرم را مشاهده کند و شهادت را تحمل نماید یا آنکه وظیفه عدم تجسس اقتضا می‌کند که عمدا چیزی را مشاهده نکند؟ به نظر می‌رسد مشاهده عمدی، نوعی تجسس باشد چون جرم از دید او مخفی است و با مشاهده عمدی است که جرم دیده میشود؛ مثلاً صدای مشکوکی را می‌شنود و احتمال می‌دهد گناهکاران مشغول شرب خمر باشند، به نظر می‌رسد به سمت صدا رفتن و مشاهده شراب‌خواری دیگران، تجسس تلقی شود. بنابراین اقدام به تحمل شهادت در مورد این قبیل جرایم نمی‌تواند صحیح باشد.

البته در خصوص حق الله چنین حکمی جریان دارد و الا در خصوص حق الناس همانطور که بیان شد به حکم آیه ۲۸۲ سوره بقره و نظر مشهور فقیهان، تحمل شهادت، واجب است.^{۲۳} چرا که زمانی که مظلوم، مورد ظلم قرار می‌گیرد؛ حداقل کار ممکن آن است که اشخاص به دعوت مظلوم، واقعه را مشاهده نمایند.

مناسب است به رابطه ممنوعیت تجسس و عموماً و وجوب نهی از منکر نیز توجه شود: همانطور که در ماده ۳ «قانون حمایت از آمران به معروف و ناهیان از منکر» و نظرات محققان^{۲۴} بیان شده است، نهی از منکر در خصوص گناهان آشکار واجب است و اموری که مستور از چشمان عموم مردم هستند، مشمول عموماً نهی از منکر قرار نمی‌گیرند و یا اینکه نهی از منکر در خصوص آنها، منوط به مواردی است که بدون تجسس کشف شوند و در این موارد نیز نهی از منکر تنها باید به شکل خصوصی و نه به شکل علنی، انجام شود.

بنابراین مشاهده عمدی جرم حق الله محض، تجسس است و تجسس به تصریح قرآن کریم و نظر فقه امامیه امری حرام به شمار آمده است.

۲.۲. وجوب ستر

روایات فراوانی در سنت اسلامی وجود دارند که بر وجوب ستر تأکید دارند.

به شکل مرسله از طریق امامان معصوم از امام علی نقل شده است که فرمودند «لو وجدت مؤمناً علی فاحشة لسترته بشوی» (اگر مومنی را ببینم که مرتکب فحشائی می‌شود با لباسم او را می‌پوشانم)^{۲۵}.

در نقل دیگری به شکل مرسله آمده است که پیامبر گرامی اسلام از امام علی علیه السلام می‌پرسند که اگر مردی را بر فحشائی ببینی چه می‌کنی و آن حضرت پاسخ می‌دهند که او را می‌پوشانم و پیامبر اکرم می‌پرسند اگر برای بار دوم آن مرد را در حال فحشا ببینی چه می‌کنی و ایشان پاسخ می‌دهند که با عبایم او را می‌پوشانم تا سه بار و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند «لا فتی إلا علی» و فرمودند «استروا علی إخوانکم».^{۲۶}

یا در صحیفه سجادیه چنین آمده است: «اللهم إني اعتذر إليك ... من عیب مؤمن ظهر لی فلم أستره»^{۲۷} یعنی نزد خداوند عذرخواهی شده است از اینکه ممکن است عیب مومنی را مطلع شده باشم ولی نپوشانده است.

^{۲۳} صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۲۹۸/۱۳؛ طوسی، تفسیر التبیان، ۳۵۰/۹؛ طبرسی، مجمع البیان، ۲۲۸/۹؛ محقق اردبیلی، زبدة البیان، ۴۱۷/۸؛ طباطبائی، المیزان، ۳۲۳/۱۸.

^{۲۴} صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۱۸۰/۴۱؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۲۶۳/۱۴ و ۲۶۶.

^{۲۵} ورعی، «امر به معروف و نهی از منکر و گناهان پنهان و آشکار»، ۸۱.

^{۲۶} ابن اشعث، الجعفریات، ۲۴۲؛ ابن حیون، دعائم الاسلام، ۴۴۶/۲.

^{۲۷} نوری، مستدرک، ۴۲۶/۱۲؛ بروجردی، جامع احادیث الشیعه، ۱۸۷/۱۶.

^{۲۸} امام زین العابدین، الصحیفه السجادیة، ۱۶۶.

همچنین به شکل مرسله از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند «کسی که مطلع شود که مومنی گناهی کرده است و آن را افشا کند و کتمان نکند و از خداوند برای او طلب غفران ننماید، نزد خداوند مانند این است که خود مرتکب آن گناه شده است».^{۲۸}

اگرچه روایات ذکر شده مرسله هستند اما این نوع روایات آنقدر زیاد هستند که جزو سنت اسلامی قرار دارند و از بدیهیات فقه^{۲۹} و اخلاق اسلامی شمرده شده‌اند.^{۳۰}

روشن است که مشاهده جرم، با دستور به وجوب ستر نا سازگار است چرا که ستر یعنی پوشاندن و مخفی کردن و اگر شخص، عمدا اقدام به مشاهده کند، با مخفی کردن متضاد است.

بنابراین حتی اگر مشاهده‌ی عمدی، تجسس تلقی نشود، ادله وجوب ستر اقتضا دارند که اگر مومنی احساس کند جرمی از دسته حق الله در حال انجام است، باید به تعبیر روایت، عبایش را بر آن بکشد تا جرم، مستور و مخفی بماند و باعث افشای جرم نشود.

البته جرایم مشهود، طبعاً مستور نیستند تا وجوب ستر در مورد آن‌ها معنی داشته باشد. با اوصافی که در روایات آمده است، منظور از مشهود جرمی خواهد بود که برای همگان قابل مشاهده باشد و مجرم جهت پوشاندن آن تلاشی نکرده باشد و الا اگر مجرم در محیط عمومی، به شکلی مرتکب جرمی شود که عادتاً برای عموم، قابل مشاهده نمی‌باشد و مرتکب، در صدد پوشاندن آن است، در این صورت بر اساس روایات یاد شده، شاهد جرم، باید آن را بپوشاند نه آنکه آن را افشا نماید. ظاهر روایات به ویژه روایت امام علی علیه السلام، به وضوح بر این امر دلالت دارد چرا که مورد سوال این است که اگر شخصی را بر فحشائی ببینی و بعید است منظور آن باشد که با تجسس و ورود به منزل دیگران، مجرم در حال فحشا مشاهده شود بلکه به نظر می‌رسد به نوعی منظور آن است که در معبر عام، شخصی بر فحشائی دیده شود.

بنابراین تحمل شهادت در این نوع جرایم به جز در مواردی که جرم مشهود است و یا شاکی خصوصی دارد، واجب نیست. بویژه اینکه برخی از این جرایم مانند زنا نیاز به دقت در مشاهده دارد که بعید است تحت نهی «لا تجسسوا» قرار نگیرد.

۳.۲. وظیفه مومنان نسبت به تحمل شهادت در حق الله محض

نتیجه اینکه تحمل شهادت مخصوصاً به نحوی که جزئیات مورد نظر در حق الله، مورد مشاهده قرار گیرد، در برخی از موارد به حکم «لا تجسسوا» حرام است و همچنین در برخی از موارد به حکم وجوب ستر، حرام یا مکروه است و در مواردی که به ناگاه یا در ملا عام بوده به گونه‌ای که ناخودآگاه دیده شده است حکمی ندارد چون عمل، اختیاری نبوده است.

در نهایت باید گفت تحمل عمدی شهادت، در حق الله محض واجب نیست؛ حتی ممکن است به مقتضای نهی از تجسس و وجوب ستر، حرام یا مکروه باشد.

^{۲۸} «من اطلع من مؤمن علی ذنب أو سینه، فأفشی ذلك علیه و لم یکتها و لم یستغفر الله له، کان عند الله کعاملها، و علیه وزر ذلك الذی أفشاه علیه، و کان مغفوراً لعاملها، و کان عقابه ما أفشی علیه فی الدنيا مستور ذلك علیه فی الآخرة، ثم یجد الله أکرم من أن یثنی علیه عقاباً فی الآخرة». (مفید، الاختصاص، ۳۲؛ مجلسی، بحارالانوار، ۲۱۶/۷۲؛ نوری، مستدرک، ۴۲۵/۱۲؛ بروجردی، جامع احادیث الشیعة، ۱۸۹/۱۶)

^{۲۹} صاحب جواهر، جواهرالکلام، ۲۹۸/۱۳.

^{۳۰} نصیرالدین طوسی، اخلاق ناصری، ۱۷۵ و ۱۸۰ و ۲۷۶؛ نراقی، معراج السعادة، ۵۴۰؛ فیض کاشانی، المحجة البيضاء، ۳۲۶/۳؛ مامقانی، مرآة الکمال، ۳۴۱/۲.

۳. عدم شمولِ عموماً و وجوب ادای شهادت نسبت به حق الله محض

پس از اثباتِ عدمِ وجوبِ تحملِ عمدیِ شهادت در حق الله محض، این سؤال پیش می‌آید که اگر شخصی به هر دلیلی، یک عمل مجرمانه مربوط به حق الله محض را مشاهده کرد؛ چه به طور ناخود آگاه و چه با اعتقاد به اینکه مشاهده عمدی جرم، منعی ندارد، در این صورت، اقامه شهادت و ارائه گواهی در خصوص آن چه حکمی دارد؟ آیا ادای شهادت بر وی واجب است یا هیچ حکم الزامی متوجه او نیست؟

هر چند بر حسب قاعده و به طور کلی ادای شهادت واجب است،^{۳۱} اما چنانکه خواهد آمد برخی احکام بر آمده از آیات و روایات متعدد و نظرات فقیهان نشان می‌دهد که ادای شهادت در جرم‌های مربوط به حق الله محض، نه تنها واجب نیست بلکه چه بسا ناپسند و مورد تقبیح شرع قرار گرفته است.

توضیح آنکه دستوری از قرآن کریم یا روایات، که به طور صریح شهادت در حق الله را ممنوع سازد وجود ندارد و همچنین دستوری که صراحتاً بیان نماید که ادای گواهی در حق الله محض واجب نیست وجود ندارد ولی در ذیل، دستورات و فروعی ذکر می‌شوند که ممکن است بتوان از آنها استنباط کرد که در حق الله محض، ادای شهادت واجب نیست یا در شرایطی واجب است که عملاً تحقق آن شرایط، نادر است.

موارد زیر از این جهت بررسی می‌شوند که نشان‌دهنده دشواری شرایط شهادت صحیح در جرایم حق الله محض هستند؛ به نحوی که عملاً به واقعیت پیوستن موقعیتی که ادای شهادت بلا اشکال باشد را به امری نادر تبدیل می‌کنند.

از فروع ذیل چنین نتیجه گرفته شده است که علی‌الاصول ادای گواهی در جرایم حق الله محض واجب نیست چرا که ادای اولین گواهی مکروه است و به علاوه به ندرت موقعیتی را می‌توان تصور کرد که گواه در معرض حد قذف قرار نگیرد و از آنجا که هدف از مجازات قذف جلوگیری از نسبت دادن جرم به دیگری است؛ لذا به نظر می‌رسد شرع انور با در نظر گرفتن مجازات قذف برای اکثر قریب به اتفاق موارد خارجی، به دنبال جلوگیری از ادای گواهی به جز در موارد نادر بوده است.

البته در موارد نادر که جرم به نحوی در مرئی و منظر عموم بوده است که گواهان به هیچ عنوان در معرض حد قذف قرار نخواهند گرفت که تفصیل آن بیان خواهد شد، ادای گواهی بلا اشکال است.

۳.۱. حد افتراء در صورت گواهی توسط کمتر از نصاب

قرآن کریم تصریح فرموده است که «لَوْلَا جِأُوْا عَلَیْهِ بِاَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ فَاِذْ لَمْ یَأْتُوْا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِکَ عِنْدَ اللّٰهِ هُمُ الْکٰذِبُوْنَ»^{۳۲} از این آیه مبارکه می‌توان استنباط کرد که در صورتی که کمتر از چهار شاهد برای اثبات برخی از جرایم شهادت دهند از نظر خداوند، یعنی شرعاً، همه آنها محکوم به دروغگوئی هستند؛ هر چند در واقع راست گفته باشند.

مشخصاً در مسئله نسبت زنا بر محصنات، بر پایه مکتوبات فقهی، اگر تعداد گواهان کمتر از میزان لازم مثلاً کمتر از چهار شاهد مرد باشد همه گواهان مشمول حد قذف خواهند بود^{۳۳} که به گفته جمعی از فقیهان در این مورد اجماع وجود دارد^{۳۴} و از بدیهیات فقه است.^{۳۵}

^{۳۱} صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۱۸۰/۴۱؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۲۶۳/۱۴ و ۲۶۶.

^{۳۲} نور: ۱۳.

^{۳۳} محقق حلی، شرائع الإسلام، ۱۳۹/۴؛ علامه حلی، تحریر الأحکام، ۲۶۶/۵.

^{۳۴} شهید ثانی، الروضة البهیة، ۴۹/۹؛ طباطبائی کربلائی، ریاض المسائل، ۴۶۴/۱۵؛ صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۲۹۸/۴۱.

^{۳۵} فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعة، ۱۲۰.

باید توجه داشت که مجازاتِ قذف، تنها به جهتِ نسبتِ خلافِ واقع و دروغگویی نیست؛ بلکه ممکن است قاذفِ راست گفته باشد ولی هدفِ مجازاتِ قذف، صیانت از آبرو است؛ چیزی که آیه «لا تجسسوا» آن را تضمین کرده است.^{۳۶} نتیجه این فرع آن است که اگر شخصی به هر دلیلی یکی از جرایم حق الله محض را مشاهده کرد و اکنون می‌خواهد در دادگاه شهادت بدهد، ولی می‌بیند که گواهان از نظر تعداد، واجد شرایط نیستند مثلاً در جایی که چهار گواه مرد لازم است، تنها سه نفر هستند یا در جایی که شش گواه مرد و زن لازم است، فقط پنج نفر هستند، در این موارد، گواه، نباید شهادت دهد چرا که بر اساس آیه مبارکه ۱۳ سوره نور، وقتی مدعی بر ادعای خود شاهد لازم را نیاورد، نزد خدا و شرعاً محکوم به دروغگویی است چه در واقع دروغ باشد و یا راست گفته باشد. به همین دلیل است که تصریح شده است^{۳۷} اگر سه نفر این نوع جرایم را مشاهده کرده باشند و یقین داشته باشند، باز هم جایز نیست که اقدام به اقامه شهادت نمایند.

بنابراین می‌توان از این فرع چنین نتیجه گرفت که اگر تعداد گواهان کمتر از نصاب مقرر باشد، ادای گواهی واجب نبوده ممکن است حرام باشد. چرا که زمانی که از نظر قرآن کریم اگر چنین شخصی شهادت دهد، دروغگو است و به حکم قرآن و نظرات فقیهان، باید بر او حد قذف جاری شود، یعنی نباید اقدام به ادای گواهی نماید چون بدیهی است که هدف از اجرای حد قذف، جلوگیری از نسبت دادن است که در اینجا به معنای جلوگیری از ادای گواهی خواهد بود.

۳.۲. کراهت شهادت به عنوان اولین گواه

عبارت معروفی از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمودند: «لا أَكُونُ أَوَّلَ الشُّهُودِ الْأَرْبَعَةِ أَحْسَى الرَّوْعَةَ أَنْ يَنْكُلَ بَعْضُهُمْ فَأُجْلَدَ»^{۳۸} این روایت آنچنان مهم است که برخی از علما در چند کتاب خود بدان استناد کرده‌اند.^{۳۹} به این معنا که «من اولین نفر از شاهدان چهارگانه [برای اثبات زنا و مانند آن] نخواهم بود؛ نگران این موضوع هستم که برخی از گواهان حاضر به ادای گواهی نشوند و من به شلاق محکوم شوم» این روایت به حدی معروف است که در منابع مذاهب دیگر اسلامی هم نقل شده است.^{۴۰}

این خبر و روایت، حسن یا حسن کالصحیح و یا صحیح است.^{۴۱}

البته برخی گفته‌اند که جمله «أَنْ يَنْكُلَ بَعْضُهُمْ فَأُجْلَدَ» ممکن است جزو روایت نباشد و منظور این است که اولین گواه نخواهم بود پس چهار گواه باید با هم شهادت دهند.^{۴۲}

برخی از محققان این روایت را به معنای کراهتِ ادای گواهی به عنوان اولین گواه دانسته‌اند^{۴۳} چون اگر به معنای حرمتِ ادای اولین گواهی باشد، منطقیاً شهادتی رخ نخواهد داد.

فرض روایت در جایی است که گواهان از نظر تعداد کامل هستند و اکنون اولین گواه می‌خواهد گواهی دهد، بر اساس این روایت، بهتر است، گواه، به عنوان نفر اول، ادای گواهی ننماید، حداقل برداشتی که می‌شود از این روایت داشت، عدم وجوب ادای

^{۳۶} فاضل مقداد، کنز العرفان، ۳۴۷/۲.

^{۳۷} ابوالصلاح حلبی، الکافی فی الفقه، ۴۳۲.

^{۳۸} کلینی، الکافی، ۲۱۰/۷؛ فیض کاشانی، الوافی، ۲۵۸/۱۵.

^{۳۹} ابن بابویه، الفقیه، ۲۴/۴؛ ابن بابویه، علل الشرایع، ۵۴۰/۲؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ۴۰۹/۲۷ و ۱۹۴/۲۸؛ حر عاملی، هدیة ۴۴۲/۸.

^{۴۰} هادی الی الحق، الاحکام، ۲۲۷/۲؛ ابن حجر عسقلانی، المطالب العالیه، ۵۰۲/۸.

^{۴۱} مجلسی، روضة المتقین، ۱۰/۱۰؛ مجلسی، مرآة العقول، ۳۲۳/۲۳؛ طباطبائی کربلانی، ریاض المسائل، ۴۷۰/۱۵؛ صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۳۰۵/۴۱؛ موسوی گلپایگانی، تفریبات، ۸۶/۱؛ فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعه، ۱۲۱؛ حسینی روحانی، فقه الصادق، ۳۹۸/۲۵.

^{۴۲} مقدس اردبیلی، مجمع الفانده، ۴۵/۱۳.

^{۴۳} مجلسی، روضة المتقین، ۱۱/۱۰.

^{۴۴} حر عاملی، وسائل الشیعه، ۴۰۹/۲۷؛ بروجردی، جامع احادیث الشیعه، ۲۴۶/۲۵.

گواهی است؛ چون وجوب با کراهت قابل جمع نیست. توضیح آنکه فرض روایت حضور چهار گواه است اکنون که می‌خواهند شهادت بدهند، بر نفر اول مکروه است که اقدام به ادای شهادت نماید، اگر نفر اول با توجه به کراهت، اقدام به ادای گواهی ننماید، نوبت نفر دوم می‌شود و اگر او نیز به این کراهت توجه کند، کسی برای ادای شهادت باقی نمی‌ماند. اگر ادای شهادت واجب باشد، ادای اولین گواهی نمی‌تواند مکروه باشد.

ممکن است گفته شود که حدیثی که بر کراهت دلالت دارد، نمی‌تواند وجوب را تخصیص بزند در حالی که در این روایت، عام و خاصی مطرح نیست؛ موضوعی که در مورد آن کراهت وارد شده، دقیقاً همان موضوعی است که ممکن است واجب باشد یعنی سوال این است: ادای اولین گواهی در حق الله محض چه حکمی دارد و به استناد روایت، پاسخ کراهت است و به استناد عمومات، وجوب مطرح است.

با فرض اینکه عام و خاص مطرح باشد یعنی عام، وجوب ادای گواهی باشد، و خاص، کراهت ادای اولین گواه باشد، از آنجا که صدور این روایت، قطعی است، یا این روایت، ادله عام وجوب شهادت را تخصیص می‌زند و ادای اولین گواهی واجب نبوده بلکه مکروه خواهد بود. یا اینکه در مورد ادای اولین گواهی، این دو حکم، با هم تعارض دارند که در تعارض بین وجوب و کراهت، اصل، عدم وجوب است.^{۴۴}

۳.۳. حد افترا در صورت عدم اجتماع همه گواهان

از امام صادق علیه السلام نقل شده که به امام علی علیه السلام مراجعه شده بود در مورد سه نفر که بر جرم زنا شهادت دادند امام علی علیه السلام پرسیدند نفر چهارم کجاست؟ گفتند که الان نفر چهارم می‌آید، ایشان فرمودند بر هر کدام از این سه نفر، حد قذف جاری کنید چرا که نباید در اجرای حدود تاخیر کرد.^{۴۵} این روایت با اندک تفاوتی در نقل‌های مختلف آمده است^{۴۶} که برخی از نقل‌ها موثق^{۴۷} یا قوی^{۴۸} یا معتبر^{۴۹} دانسته شده اما برخی از محدثین بعضی از اسناد روایت را ضعیف شمرده‌اند.^{۵۰}

در منابع اهل سنت نیز مشابه مضمون این روایات آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که شهادت سه نفر با دو نفر و یا یک نفر بر زنا قبول نیست و بر آنها حد قذف جاری می‌شود و شهادت این گواهان دیگر مورد پذیرش نخواهد بود.^{۵۱}

^{۴۴} انصاری، فرائد الأصول، ۱۶۵/۲.

^{۴۵} «عن أبي عبد الله عليه السلام، في ثلاثة شهدوا على رجل بالزنا، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: أين الرابع؟ فقالوا: الآن يجيء، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: حدودهم فليس في الحدود نظرة ساعة.» (کلینی، الکافی، ۲۱۰/۷؛ ابن بابویه، الفقیه، ۳۴/۴؛ طوسی، تهذیب، ۵۱/۱۰؛ حر عاملی، وسائل، ۱۹۴/۲۸)

^{۴۶} کلینی، الکافی، ۲۱۰/۷؛ طوسی، تهذیب، ۵۱/۱۰؛ فیض کاشانی، الوافی، ۳۸۵/۱۵؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ۹۶/۲۸ و ۹۷ و ۱۹۴؛ بروجردی، جامع احادیث الشیعه، ۳۶۱/۲۵.

^{۴۷} سبزواری، مهذب الأحكام، ۲۶۲/۲۷.

^{۴۸} مجلسی، روضة المتقین، ۴۲/۱۰.

^{۴۹} خوئی، القضاء و الشهادت، ۱۳۹/۲.

^{۵۰} مجلسی، ملاذلاخيار، ۹۹/۱۶ و ۳۲۳؛ مجلسی، مرآة العقول، ۳۲۳/۲۳.

^{۵۱} متقی، کنز العمال، ۴۲۸/۵.

خلاصه اینکه اگر چه برخی از نقل‌ها از این روایات ممکن است از نظر سندی محکم نباشند ولی نقل آنها در سه کتاب از کتب اربعه شیعه، اهمیت این موضوع و شهرت آن را نشان می‌دهد و بنا به نظر صاحب جواهر و برخی دیگر، عمل فقها به مضمون حدیث، قصور سندی آن را جبران می‌کند.^{۵۲}

فقها بر اساس این روایات معتقدند هر چهار گواه باید با هم در دادگاه حضور پیدا کنند و آماده ادای گواهی باشند و در صورت عدم تکمیل گواهان، بر همه افرادی که به تحقق جرم شهادت داده‌اند، حد قذف جاری می‌شود.^{۵۳} این حکم اجماعی است^{۵۴} و یا تقریباً اجماعی است با این توضیح که صاحب جواهر گفته است که به جز این سعید حلی در کتاب الجامع هیچ کس مخالف این حکم نیست.^{۵۵} البته این اجماع، اجماع مدرکی است و مورد خدشه واقع شده است.^{۵۶} شایان ذکر است که برخی فقها در مورد اجرای مجازات قذف بر این گواهان در برخی از فروع مسئله، ابراز تردید نموده‌اند چرا که گواهان برای جلوگیری از فساد اقدام به گواهی کرده‌اند و نه به هدف قذف مسلمان اما در نهایت نظر مشهور یا اجماع را ترجیح می‌دهند.^{۵۷}

به هر روی آنچه مسلم است آن است که در صورت عدم اجتماع چهار گواه، افراد حاضر نباید اقدام به ادای گواهی نمایند یا حداقل ادای گواهی توسط آنان واجب نیست چرا که بر اساس نظر مشهور فقها به حد قذف محکوم خواهند شد. نمی‌شود که ادای گواهی توسط سه گواه واجد شرایط واجب باشد و در عین حال به حد قذف محکوم گردند. از روایات و فتاوی‌ای یاد شده در این بخش نیز علاوه بر هشدار بر مؤمنان در مواضع مربوط به نوامیس، اهمیت صیانت از آبروی مسلمان نیز دانسته می‌گردد.

بنابراین می‌توان از این فرع چنین نتیجه گرفت که اگر همه گواهان با هم حضور پیدا نکنند، ادای گواهی واجب نبوده ممکن است حرام باشد چرا که منظور از مجازات قذف جلوگیری از ادای این نوع گواهی است.

۳.۴. حد افترا در صورت اجتماع همه گواهان و شهادت برخی از گواهان و نکول برخی دیگر

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند اگر سه نفر شهادت بدهند و نفر چهارم از ادای گواهی امتناع ورزد، بر سه نفر حد قذف جاری می‌شود.^{۵۸} این روایت، صحیح^{۵۹} یا معتبره^{۶۰} خوانده شده است.

^{۵۲} صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۳۰۴/۴۱؛ مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۲۳۰/۱.

^{۵۳} ابن بابویه، المنتع، ۴۰۳؛ علامه حلی، قواعد، ۵۲۵/۳؛ فخرالمحققین، ایضاح الفوائد، ۴۷۶/۴؛ شهید ثانی، الروضة البهیة، ۵۳/۹؛ شهید ثانی، مسالك الأفهام، ۳۵۶/۱۴؛ فاضل هندی، كشف اللثام، ۴۲۹/۱۰؛ طباطبائی کربلانی، ریاض المسائل، ۴۴۳/۱۳؛ مقدس اردبیلی، مجمع الفوائد، ۴۴/۱۳؛ مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۲۲۵/۱.

^{۵۴} سبزواری، مهذب الأحكام، ۲۶۲/۲۷.

^{۵۵} صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۳۰۴/۴۱.

^{۵۶} مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۲۲۵/۱.

^{۵۷} مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۲۳۱/۱.

^{۵۸} «علی بن ابراهیم فی (تفسیره) عن ابيه، عن حماد، عن حریز، عن ابي عبدالله علیه السلام قال: القاذف یجلد ثمانین جلدة و لا تقبل له شهادة أبدا إلا بعد التوبة أو یکذب نفسه، فان شهد له ثلاثة و ابي واحد، یجلد الثلاثة و لا تقبل شهادتهم حتی یقول أربعة: رأینا مثل المیل فی المکحلة.» (قمی، تفسیر القرآن الکریم، ۹۶/۲؛ فیض کاشانی، الصافی، ۴۱۹/۳؛ حر عاملی، وسائل، ۱۷۷/۲۸؛ بحرانی، البرهان فی تفسیر

القرآن، ۴۸/۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۱۷/۷۹؛ بروجردی، جامع احادیث الشیعة، ۴۵۴/۲۵)

^{۵۹} موسوی گلپایگانی، الدر المنضود، ۱۹۳/۱؛ فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعة، ۱۲۳.

مشهور و یا اجماع فقیهان^{۶۱} به استناد این روایت فتوا داده‌اند و معتقدند اگر هر چهار گواه حاضر شوند و بعد از ادای گواهی توسط سه نفر، فرد چهارم حاضر به ادای گواهی نباشد، بر آن سه نفری که اقدام به ادای گواهی نمودند، حد قذف جاری خواهد بود.^{۶۲}

برخی از فقها معتقدند در این صورت نباید حد قذف اجرا شود چون همه گواهان لازم حاضر شده‌اند و فرضشان این بوده است که همه بنا به وظیفه شرعی گواهی بدهند؛^{۶۳} حتی علامه حلی تصریح کرده است که: در این فرع نباید بر گواهان حد جاری شود و الا دیگر هیچ گواهی حاضر به ادای گواهی نیست.^{۶۴} این نظر علامه از نظر برخی از فقها از دلایلی اعتباری است که توان مقابله با نص را ندارند.^{۶۵}

تفاوت این فرع با فروع قبلی آن است که در این فرع، گواه هم از نظر تعداد و هم از نظر اجتماع و آمدن سایر گواهان به اطمینان رسیده است؛ یعنی مشاهده می‌کند که گواهان دیگر حاضر شده‌اند و تعداد آنان برای اثبات جرم کافی است با اینهمه اگر گواهی بدهد ولی گواه بعدی حاضر به ادای گواهی نباشد به استناد نظر مشهور یا اجماع فقها^{۶۶} به حد قذف محکوم می‌شود.

به هر حال روایات و مشهور فقها این مورد را از موارد اجرای حد قذف می‌دانند و آنچه مسلم است این است که شاهد در معرض حد قذف است چرا که اگر گواه آخر از ادای شهادت امتناع کند، به استناد روایت گفته شده و سخن مشهور فقیهان بر سه گواه اول، حد قذف جاری می‌شود. البته ممکن است اگر عدم سوء نیت او اثبات شود و قاضی از نظر غیر مشهور تبعیت کند، حد قذف بر او اجرا نشود.

وقتی گواه اینچنین در معرض حد قذف است، کافی است که اندک تردیدی در گواه وجود داشته باشد که ممکن است گواهان بعدی شهادت ندهند که در این صورت بهتر است برای ادای گواهی حاضر نشود و می‌توان گفت که ادای شهادت بر او واجب نیست.

۳.۵. حد افترا در صورت ثابت نشدن عدالت شهود

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در مورد چهار نفر که بر زنای مردی شهادت دادند ولی عدالتشان ثابت نشده است، فرمودند که بر آنها حد قذف جاری می‌شود.^{۶۷} اگر چه این روایت ضعیف دانسته شده^{۶۸} اما برخی از فقها بر اساس آن فتوا داده‌اند.^{۶۹}

^{۶۰} خوئی، القضاء والشهادات، ۳۰۳/۲؛ مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۲۰۳/۱.

^{۶۱} صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۳۰۵/۴۱؛ مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۲۳۲/۱.

^{۶۲} مقدس اردبیلی، مجمع الفانده، ۴۵/۱۳؛ سبزواری، مهذب الأحكام، ۲۶۳/۲۷؛ طباطبائی کربلانی، ریاض المسائل، ۴۴۵/۱۳؛ حسینی روحانی، فقه الصادق، ۳۹۸/۲۵.

^{۶۳} مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۲۳۲/۱؛ موسوی گلپایگانی، الدر المنصود، ۲۲۵/۱.

^{۶۴} علامه حلی، مختلف الشیعة، ۱۴۴/۹.

^{۶۵} طباطبائی کربلانی، ریاض المسائل، ۴۴۵/۱۳؛ صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۳۰۵/۴۱؛ حسینی روحانی، فقه الصادق، ۳۹۸/۲۵.

^{۶۶} صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۳۰۵/۴۱؛ مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۲۳۲/۱.

^{۶۷} «محمد بن الحسن یاسناده عن الحسن بن سعید، عن ابن محبوب، عن علی بن ابی حمزة، عن ابی بصیر، عن ابی عبدالله فی أربعة شهدوا علی رجل بالزنا فلم يعدلوا، قال: یضربون الحد.» (طوسی، تهذیب، ۷۰/۱۰؛ فیض کاشانی، الوافی، ۳۸۶/۱۵؛ حر عاملی، وسائل، ۱۹۵/۲۸؛ بروجردی، جامع أحادیث الشیعة، ۴۷۵/۲۵)

^{۶۸} مجلسی، ملاذلاخیار، ۱۳۹/۱۶؛ فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعة، ۱۳۳؛ مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۲۳۶/۱.

تفصیل‌های مختلفی نیز مطرح شده مانند این که اگر رد شدن شهادت، به جهت فسقِ خفی باشد اگرچه شهادت بر زنا ثابت نشده ولی حد قذف نیز ثابت نمی‌شود.^{۷۰}

به هر حال اگر گواهان تعدادشان کامل باشد ولی حکم به عدم عدالت برخی شود، همه گواهان ممکن است به قذف محکوم شوند؛ بنابراین اگرچه به طور مستقیم بیان نشده است که ادای گواهی ممنوع است اما می‌توان از این فرع چنین استنباط کرد که اگر گواه در خصوص اثبات عدالت سایر گواهان تردید داشته باشد بهتر است شهادت ندهد.

۳.۶. عدم تایید معرفی شرکای جرم

صاحب وسائل الشیعه بابی به این موضوع اختصاص داده است که اگر خانمی چهار مرتبه به زنا اقرار کند و نام زنا کار را نیز اعلام کند، علاوه بر حد زنا به حد قذف محکوم می‌شود.^{۷۱}

از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند از خانمی که مرتکب فاحشه شده مشخصات مرد را نپرسید.^{۷۲} برخی از فقها سند حدیث را قوی می‌دانند^{۷۳} و برخی معتقدند سند حدیث ضعیف است.^{۷۴} البته روایتی با مضمون مشابهی وجود دارد که صحیح است^{۷۵} و در ادامه نقل می‌شود.

از امام باقر علیه السلام نقل شده که در مورد مردی که به همسرش بگوید من با تو زنا کرده بودم، فرمودند بر مرد حد قذف واجب می‌شود.^{۷۶}

در روایت دیگری از چند طریق از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمودند اگر از خانمی که مرتکب فاحشه شده مشخصات مرد پرسیده شود و او اعلام کند، علاوه بر زنا، حد قذف نیز بر خانم وارد می‌شود.^{۷۷}

برخی از فقها سند حدیث را قوی می‌دانند^{۷۸} و برخی نیز معتقدند سند حدیث ضعیف است.^{۷۹}

^{۷۰} ابن بابویه، المقنع، ۴۰۳؛ ابن بابویه، الهدایة، ۲۹۲/۲؛ علی بن موسی (ع)، فقه الرضا، ۲۶۲.

^{۷۱} فخرالمحققین، ایضاح الفوائد، ۴۷۶/۴؛ فاضل هندی، کشف اللثام، ۴۳۱/۱۰؛ صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۳۰۶/۴۱؛ سبزواری، مهذب الأحکام، ۲۶۳/۲۷؛ خمینی، تحریر الوسیلة، ۴۹۴/۲؛ موسوی گلپایگانی، الدر المنصور، ۲۲۸/۱؛ مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۲۳۶/۱.

^{۷۲} حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۶/۲۸.

^{۷۳} «محمد بن الحسن باسناده عن أحمد بن محمد، عن البرقی، عن النوفلی، عن السکونی، عن جعفر، عن أبیه، عن علی علیهم السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: لا تسألوا الفاجرة من فجرک، فکما هان علیها الفجور یهون علیها أن ترمی البریء المسلم.» (طوسی، تهذیب، ۴۸/۱۰؛ ابن اشعث، بی تا: ۱۳۸؛ فیض کاشانی، الوافی، ۳۶۷/۱۵؛ حر عاملی، وسائل، ۱۴۶/۲۸؛ نوری، مستدرک، ۷۱/۱۸؛ بروجردی، جامع احادیث الشیعة، ۴۱۸/۲۵؛ ابن حیون، دعائم الاسلام، ۴۶۷/۲)

^{۷۴} طباطبائی کربلانی، ریاض المسائل، ۵۳۰/۱۵.

^{۷۵} مجلسی، ملاذ لاخیار، ۹۵/۱۶.

^{۷۶} مجلسی، ملاذ لاخیار، ۱۴۹/۱۶؛ مجلسی، مرآة العقول، ۳۲۴/۲۳؛ فاضل هندی، کشف اللثام، ۴۱۶/۱۰؛ سبزواری، مهذب الأحکام، ۲۵۳/۲۷.

^{۷۷} «محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن ابن محبوب، عن العلاء بن رزین، و أبی ایوب، عن محمد بن مسلم، عن أبی جعفر علیه السلام فی رجل قال لامرأته: یا زانیة أنا زینت بك قال: علیه حد واحد لثذفه ایها و أما قوله: أنا زینت بك فلا حد فیہ إلا أن یشهد علی نفسه أربع شهادات بالزنی عند الامام.» (کلینی، الکافی، ۲۱۱/۷؛ ابن بابویه، الفقیه، ۵۱/۴؛ طوسی، تهذیب، ۷۶/۱۰؛ فیض کاشانی، الوافی، ۳۶۴/۱۵؛ حر عاملی، وسائل، ۱۹۵/۲۸)

^{۷۸} «و بهذا الإسناد عن علی علیه السلام قال: إذا سألت الفاجرة من فجرک؟ فقالت: فلان، جلدتها حدین: حدا للفجور، و حدا لفریتها علی الرجل المسلم.» (کلینی، الکافی، ۲۰۹/۷؛ طوسی، تهذیب، ۴۸/۱۰ و ۶۷؛ فیض کاشانی، الوافی، ۳۶۷/۱۵؛ حر عاملی، وسائل، ۱۴۶/۲۸؛ نوری، مستدرک، ۷۱/۱۸؛ بروجردی، جامع احادیث الشیعة، ۴۱۸/۲۵)

مشابه این روایت در کتب دیگر حدیثی شیعی^{۸۰} و نیز در منابع دیگر اسلامی^{۸۱} آمده است. به طور کلی زمانی که فردی در زمان اقرار به زنا، طرف مقابل را نیز معرفی نماید، ممکن است فقط عمل رابطه جنسی را گفته باشد که قذف نیست چون شاید به وجه حلال یا شبهه‌ای باشد و ممکن است دیگری را به زنا متهم کرده باشد که در این صورت قذف است.^{۸۲}

اما برخی فقها نقل اجماع کرده‌اند که در چنین موردی حتی اگر حد زنا بر مقرر ثابت نشود، حد قذف بر او اثبات خواهد شد^{۸۳} و برخی دیگر معتقدند که در فرض مسئله اگر حد قذف بر مقرر ثابت نشود، در همه فروض آن، تعزیر به جهت هتک حرمت دیگران ثابت است؛^{۸۴} چرا که نسبت دادن رابطه جنسی به دیگری خود نوعی هتک حرمت است.

بنابراین در برخی گناهان و جرم‌ها که جنبه حق الهی محض دارند معرفی شریک جرم، حتی با وجود سوال دیگران، اگر موجب ایجاد حد قذف بر مقرر نباشد، حداقل موجب تعزیر بر او خواهد بود و از این طریق دانسته می‌شود که وظیفه کشف جرم که به عنوان یک مسئولیت عام متوجه دادستان است، شامل این قبیل امور نمی‌شود و در این قبیل امور، وظیفه دادستان کشف جرم نیست.

توجه به واژه «مسلم» که در این روایات آمده نیز ضروری است به این معنا که احکام مذکور در این روایات مبنی بر عدم معرفی شرکای جرم، عام بوده شامل همه مسلمانان می‌شود.

۳.۷. وظیفه مومنان نسبت به ادای شهادت در حق الله محض

با توجه به فرجه‌های یاد شده می‌توان به این نتیجه رسید که اگرچه در روایات و اقوال فقیهان، ادای گواهی در حق الله محض صراحتاً مورد منع و حرمت قرار نگرفته اما ادای شهادت در حق الله محض با مخاطرات فراوانی مواجه است. به طور کلی در مسئله نسبت فاحشه به مسلمانی، اگر گواهان از نظر تعداد کامل و قابل اعتماد باشند و همه شرایط و ارکان شهادت کامل باشد، ادای شهادت مشکلی ایجاد نمی‌کند و اشکالی ندارد ولی به محض اینکه یکی از شرایط یکی از گواهان در معرض تردید باشد، یا حتی یکی از گواهان از ادای شهادت امتناع کند، ممکن است گواه واجد شرایط، در معرض مجازات قذف قرار گیرد. یافتن چنین شرایط ایده‌آلی که گواه با خاطری آسوده اقدام به گواهی نماید بسیار نادر است.

در همگی این فرجه‌ها خطرات شهادت به فحشا به وضوح بیان شده است اما از سویی دیگر دستوری از جانب شارع مقدس که شهادت در حق الله محض را به خصوص توصیه فرموده باشد یافت نمی‌شود. بنابراین شاید بتوان گفت که هدف شارع آن است که تا جایی که ممکن است جرم زنا اثبات نشود.^{۸۵} به بیان دیگر هر چند جرم زنا و دیگر جرایم حق الهی محض، از گناهان بزرگ هستند و برای آنها مجازات سنگین مقرر شده است اما آموزه‌های روائی و فقهی نشانگر آن است که گویا هدف شارع در این قبیل امور، بیشتر پوشاندن جرم است نه مجازات مجرم.

^{۸۸} طباطبائی کربلانی، ریاض المسائل، ۵۳۰/۱۵.

^{۸۹} مجلسی، ملاذالآخیر، ۹۵/۱۶.

^{۸۰} ابن بابویه، عیون أخبار الرضا، ۴۳/۱؛ ابن اشعث، الجعفریات، ۱۳۸؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۶/۲۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ۱۱۲/۷۶.

^{۸۱} زید بن علی، مسند الامام زید، ۵۰۰.

^{۸۲} محقق حلی، شرائع الإسلام، ۱۳۹/۴؛ شهید ثانی، الروضه البهیة، ۴۹/۹؛ فاضل هندی، کشف اللثام، ۴۱۶/۱۰؛ فاضل لنکرانی، تفصیل

الشریعة، ۹۴؛ حسینی روحانی، فقه الصادق، ۳۹۰/۲۵.

^{۸۳} طباطبائی کربلانی، ریاض المسائل، ۵۳۰/۱۵.

^{۸۴} صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۲۸۳/۴۱.

^{۸۵} مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۲۳۱/۱.

بنابراین در جایی که شخصی که می‌خواهد گواهی بدهد، در مورد تعداد گواهان، عدالت گواهان دیگر و پذیرش گواهی از سوی دادگاه، تردید داشته باشد، ادای شهادت چه بسا مکروه و یا حرام باشد چرا که در معرض اتهام قذف قرار گرفتن، خود گناهی بزرگ است.

اما در جایی که از نظر گواه همه شرایط وجود داشته باشد و گواه تصور می‌کند که دادگاه نیز شرایط را کامل خواهد دید، با توجه به ظاهر روایت «لَا أَكُونُ أَوَّلَ الشُّهُودِ الْأَرْبَعَةِ» بسیار بعید است بتوان حکم به وجوب ادای گواهی داد به ویژه آنکه این روایت صحیح است البته حکم به اباحه یا کراهت در مواردی نادر که همه شرایط گواهی و گواهان کامل است، می‌تواند مستحکم باشد.

نتیجه:

در مواردی که جرم با حقوق اشخاص مرتبط است مانند تجاوز به عنف یا ایجاد آسیب به دیگران، همه مسلمانان به شکل واجب کفائی، وظیفه دارند واقعه و جرم را مشاهده کنند و ادای شهادت نمایند اما در مواردی که حقوق اشخاص مطرح نیست و به اصطلاح حق الله محض است، تلاش برای مشاهده جرم با حرمت تجسس و وجوب اخلاقی ستر، منافات دارد و نه تنها واجب نبوده بلکه چه بسا امری ناپسند و بر خلاف آموزه‌های شارع به شمار می‌آید.

اما اگر به هر دلیلی، شخصی، جرمی را مشاهده کرد، ادای گواهی در جایی که احتمال معقولی برای اثبات جرم وجود ندارد؛ مانند آنکه گواهان از جهت تعداد یا شرایط کامل نباشند، حرام یا مکروه است و بر خلاف آیات قرآن و روایات می‌باشد چرا که بر اساس آیات، روایات و اقوال فقیهان در چنین مواردی نه تنها جرم مربوط به حق الله ثابت نمی‌شود که گواه، به جهت نسبت دادن جرم، به مجازات حد قذف محکوم می‌شود.

اما در مواردی که همه شرایط از نظر گواه موجود باشد، یعنی شاهد معتقد است که تعداد گواهان کامل است و همه عادل هستند و هیچکدام منصرف نخواهند شد، در این صورت ادای شهادت هر چند حرمتی ندارد ولی در مقام عمل، حکم به عدم وجوب درست‌تر به نظر می‌آید چرا که احتمال عدم اثبات در موارد اکثر قریب به اتفاق منتفی نیست و همیشه این احتمال دارد که جرم ثابت نشود؛ ولی قذف به راحتی ثابت می‌شود چون گواه، در حضور دادگاه جرم را به متهم نسبت داده بود. تنها جایی که خطر قذف ممکن است مطرح نباشد جایی است که احتمال اثبات جرم نزدیک به یقین باشد که بسیار نادر است. از اینرو به طور کلی می‌توان گفت به نظر می‌رسد قاعده اصلی مستنبط از آیات، روایات و نظرات فقیهان عدم وجوب ادای گواهی در حق الله محض است.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن اشعث، محمد بن محمد. *الجعفریات- الأشعثیات*. تهران: مكتبة نينوى الحديثة. چاپ اول، بی تا.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی. *من لایحضره الفقیه*. قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين. چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
۴. _____ . *علل الشرائع*. نجف اشرف: منشورات المكتبة الحيدرية. بی چا، ۱۳۸۳ق.
۵. _____ . *الهدایة فی الأصول والفروع*. قم: مؤسسه الإمام الهادی. چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۶. _____ . *المقنن*. قم: مؤسسه الإمام الهادی. بی چا، ۱۴۱۵ق.
۷. _____ . *عیون أخبار الرضا*. بیروت: منشورات مؤسسه الاعلمی. چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
۸. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی. *المطالب العالیه*. ریاض: دار العاصمة. چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۹. ابن حیون، نعمان بن محمد. *دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام*. قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام. چاپ دوم، ۱۳۸۵ق.
۱۰. ابوالصلاح حلبی، تقی بن نجم. *الكافی فی الفقه*. اصفهان: مكتبة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام. چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
۱۱. استادی، رضا. «حق الله و حق الناس»، نور علم. دوره ۳، ش ۳، مهر ۱۳۶۷، ۱۵۳ تا ۱۶۸.
۱۲. امام زین العابدین. *الصحیفة السجادية*. قم: نشر الهادی. چاپ سوم، ۱۳۷۸.
۱۳. انصاری، مرتضی بن محمد امین. *فرائد الأصول*. قم: مجمع الفكر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۱۴. بحرانی، هاشم بن سلیمان. *البرهان فی تفسیر القرآن*. قم: مؤسسه البعثة. بی چا، بی تا.
۱۵. بروجردی، حسین. *جامع أحادیث الشیعة*. قم: بی نا. بی چا، ۱۳۹۹ق.
۱۶. حرعاملی، محمد بن حسن. *تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل المسائل الشریعه*. قم: مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث. بی چا، ۱۴۱۴ق.
۱۷. _____ . *هدایة الأمة الی أحكام الأئمة*. بی جا: مجمع البحوث الإسلامیة. بی چا، بی تا.
۱۸. حسن زاده، مهدی. «اثر تعذر حضور شاهد برای ادای گواهی»، حقوق اسلامی. دوره ۹، ش ۳۵، بهمن ۱۳۹۱، ۹۵ تا ۱۱۱.
۱۹. حسینی روحانی، محمد صادق. *فقه الصادق*. قم: مدرسة الامام الصادق عليه السلام. چاپ سوم، ۱۴۱۲ق.
۲۰. خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران. *تحریر الوسیلة*. نجف اشرف: دار الکتب العلمیة. چاپ اول، ۱۳۹۰ق.
۲۱. خوئی، ابوالقاسم. *التضاء و الشهادات*. قم: منشورات مكتبة الإمام الخوئی. چاپ اول، ۱۴۲۸ق.
۲۲. روحانی مقدم، محمد. «آثار قضایی حق الله و حق الناس»، فقه و مبانی حقوق. دوره ۲، ش ۱، پاییز ۱۳۸۴، صص ۹۹ تا ۱۱۱.
۲۳. زید بن علی. *مسند الامام زید*. بیروت: دار مكتبة الحياة. بی چا، بی تا.
۲۴. سبزواری، عبدالاعلی. *مهذب الأحكام فی بیان الحلال و الحرام*. بی جا: مكتب آية الله العظمی السيد السبزواری. بی چا، ۱۴۱۷ق.
۲۵. شاکری، ابوالحسن و مسعود قاسمی. «پاسخ به جرم مشهود در سیاست جنایی ایران با نگاهی به حقوق انگلستان»، پژوهش های دانش انتظامی. دوره ۱۸، ش ۱، بهار ۱۳۹۵، ۸۳ تا ۱۰۲.

٢٦. شافعي، محمد بن ادريس. الأم. بيروت: دارالمعرفة. بي چا، ١٤١٠ق.
٢٧. شهيد ثاني، زين الدين بن علي. الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية. قم: منشورات مكتبة الداوري. چاپ اول، ١٤٢٢ق.
٢٨. مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام. قم: مؤسسة المعارف الإسلامية. بي چا، ١٤١٩ق.
٢٩. صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر. جواهرالكلام في شرح شرائع الإسلام. تهران: دار الكتب الإسلامية. چاپ هفتم، ١٣٦٤.
٣٠. صدری، سيدمحمد؛ صادقی موحد، خديجه. «گستره گواهی و شهادت زن در اسلام»، پژوهش های فقه و حقوق اسلامی. دوره ١١، ش ٤١، پاییز ١٣٩٤، ٧١ تا ٩٦.
٣١. طباطبائی کربلانی، علی بن محمدعلی. رياض المسائل في بيان احكام الشرع بالدلائل. قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث. چاپ اول، ١٤٠٩ق.
٣٢. طباطبائی، محمدحسين. الميزان في تفسير القرآن. قم: موسسه اسماعيليان. بي چا، ١٣٧٢.
٣٣. طبرسي، فضل بن حسن. مجمع البيان في تفسير القرآن. بيروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات. چاپ اول، ١٤١٥ق.
٣٤. طوسی، محمدبن حسن. تهذيب الاحكام. تهران، دار الكتب الإسلامية. چاپ چهارم، ١٣٦٣.
٣٥. تفسير التبيان. بيروت: احياء التراث العربي. بي چا، بي تا.
٣٦. علامه حلی، حسن بن يوسف. تحرير الاحكام الشرعية على مذهب الإمامية. قم: مؤسسة الإمام الصادق. چاپ اول، ١٤٢٢ق.
٣٧. قواعد الأحكام. قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين. چاپ اول، ١٤١٩ق.
٣٨. مختلف الشيعة في أحكام الشريعة. قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين. چاپ دوم، ١٤١٣ق.
٣٩. علی بن موسی (ع)، امام هشتم. فقه الرضا(ع). مشهد: المؤتمر العالمي للإمام الرضا. چاپ اول، ١٤٠٦ق.
٤٠. فاضل لنکرانی، محمد. تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة: الحدود. قم: مركز فقه الأئمة الأطهار عليهم السلام، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
٤١. فاضل لنکرانی، محمدجواد. «قاعده فقهی تقدم حق الناس بر حق الله»، فقه و اجتهاد. س ٥، ش ١٠، مهر ١٣٩٧، ٩ تا ٢٥.
٤٢. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله. كنز العرفان في فقه القرآن. تهران: مكتبة المرتضويه لاحياء اثار الجعفرية. بي چا، ١٣٤٣.
٤٣. فاضل هندی، محمدبن حسن. كشف اللثام و الابهام في شرح قواعد الاحكام. قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين. چاپ اول، ١٤١٦ق.
٤٤. فخرالمحققين، محمد بن حسن. ايضاح الفوائد في شرح إشكالات القواعد. قم: مؤسسة إسماعيليان. چاپ اول، ١٣٨٩ق.
٤٥. فيض كاشاني، محمدبن شاه مرتضى. الصافي في التفسير القرآن. تهران: مكتبة الصدر. چاپ چهارم، ١٤١٦ق.
٤٦. الوافي. اصفهان: مكتبة الامام أمير المؤمنين علي العامة. بي چا، ١٤١١ق.

۴۷. _____ . المحجة البيضاء. قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، چاپ چهارم، ۱۴۱۷ق.
۴۸. قمی، علی بن ابراهیم. تفسیر القرآن الکریم. بیروت: دار السرور. چاپ اول، بی تا.
۴۹. کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. تهران: دار الکتب الإسلامية. چاپ سوم، ۱۳۶۲.
۵۰. مامقانی، عبدالله. مرآة الکرمال. قم: دلیل ما. چاپ پنجم، ۱۳۸۵.
۵۱. متقی، علی بن حسام الدین. کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال. بیروت: مؤسسة الرسالة. چاپ پنجم، ۱۴۰۱ق.
۵۲. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول. تهران: دار الکتب الإسلامية. چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۵۳. _____ . بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار. بیروت: مؤسسة الوفاء. چاپ دوم، بی تا.
۵۴. _____ . ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار. قم: مکتبة آية الله المرعشی. چاپ اول، ۱۴۰۷ق.
۵۵. مجلسی، محمدتقی. روضة المتقین. بی جا: مؤسسه فرهنگي اسلامي کوشانپور. چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.
۵۶. محقق حلی، جعفر بن حسن. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام. تهران: انتشارات استقلال. چاپ دوم، ۱۴۰۹ق.
۵۷. مفید، محمد بن محمد. الاختصاص. بیروت: دار المفید للطباعة والنشر. بی جا، بی تا.
۵۸. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. مجمع الفایده والبرهان فی شرح ارشاد الأذهان. قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين. چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
۵۹. _____ . زبدة البیان فی أحكام القرآن. تهران: مکتبه المرتضویه لاحیاء اثار الجعفریه، چاپ اول، بی تا.
۶۰. مکارم شیرازی، ناصر. انوار الفقاهة (کتاب الحدود والتعزیرات). قم: مدرسة الامام امیر المؤمنین، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۶۱. موسوی گلپایگانی، محمدرضا. تقریرات الحدود والتعزیرات. قم: مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی. بی جا، ۱۳۸۶.
۶۲. _____ . الدر المنضود فی أحكام الحدود. قم: دار القرآن الکریم. چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۶۳. میرخلیلی، احمد، کلانتری خلیل آباد، عباس و دیگران. «قلمرو شفاعت در اقسام مجازات»، فقه و اصول. دوره ۵۱، ش ۴، اسفند ۱۳۹۸، ۱۱۵ تا ۱۳۷.
۶۴. نراقی، احمد بن محمد مهدی. معراج السعادة. قم: هجرت. بی جا، بی تا.
۶۵. نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد. اخلاق ناصری. تهران: علمیه اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۶۶. نوبهار، رحیم. «بررسی فقهی الزام به ادای شهادت در دعاوی کیفری»، تحقیقات حقوقی. دوره ۷، ش ۴۰، دی ۱۳۸۳، ۹۳ تا ۱۵۴.
۶۷. نوری، حسین بن محمدتقی. مستدرک الوسائل. قم: مؤسسه آل البيت. چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.
۶۸. ورعی، سید جواد. «امر به معروف و نهی از منکر و گناهان پنهان و آشکار»، حکومت اسلامی. دوره ۱۷، ش ۶۵، پاییز ۱۳۹۱، ۸۱ تا ۱۰۴.
۶۹. هادی الی الحق، یحیی بن حسین. الاحکام فی بیان الحلال والحرام. صنعا: مکتبة الیمن الکریمی، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.

نسخه پیش انتشار